

# نگاه از بالا به فلسفه ذهن به روایت مصطفی ملکیان

## من چیست؟

محسن آزموده | «من» کیستم یا چیستم؟ همین جسمی که این سو و آن سو می‌رود و می‌خورد و می‌خواهد یا چیز دیگری هم هست؟ اگر هست، چیست؟ نامش چیست؟ ذهن؟ روح؟ روان؟ جان؟ رابطه این ذهن یا روح یا روان یا جان با جسم و بدن در چیست؟ کدام اصل است و کدام فرع؟ این من چه ویژگی‌ها و امکانات و محدودیت‌هایی دارد؟ با مرگ چه سرانجامی می‌یابد و... اینها پرسش‌هایی است که قدمتی به درازنای عمر بشر دارند و هر انسانی بارها و بارها آنها را از خود پرسیده. اندیشمندان و متفکران نیز در طول تاریخ به شیوه‌های مختلف این سوال‌ها را مورد تامل قرار داده و در شاخه‌های گوناگون معرفتی به آنها پاسخ داده‌اند. فلسفه ذهن یکی از این شاخه‌های فلسفی است که اگرچه نام و عنوانش نسبتاً جدید است، اما مباحث و مسائلیش از ابتدای تاریخ فلسفه تاکنون از اصلی‌ترین و محوری‌ترین مسائل فلسفی بوده. بخش قابل‌توجهی از مدخل‌های دایره‌المعارف فلسفی استنفورد هم به مسائل و مباحث این شاخه از فلسفه اختصاص دارد. نشر ققنوس به سرویراستاری مسعود علیا، شماری از این مدخل‌ها را به همراه دو مدخل در زمینه فلسفه علم، ترجمه و در یک مجلد منتشر کرده است. به این مناسبت، مصطفی ملکیان، پژوهشگر فلسفه در گفتار زیر که در شهر کتاب فرهنگیان پاسداران ارائه شده، ضمن بحث از ویژگی‌های این دایره‌المعارف، به دسته‌بندی اصلی‌ترین مباحث فلسفه ذهن پرداخته است که گزارشی از آن از نظر می‌گذرد.

دایره‌المعارف فلسفی استنفورد تاکنون حدود 800 مدخل منتشر کرده که حدود 120 مدخل آن راجع به فلسفه ذهن است. در اواخر قرن بیستم میلادی، جان سرل پیش‌بینی کرد که در آینده فلسفه به تدریج به فلسفه ذهن متمرکز می‌شود و بعد به تدریج از فلسفه ذهن به تدریج به فلسفه زبان معطوف می‌شود. این پیش‌بینی از نظر من درست از آب در آمده است. ما روز به روز بیشتر در می‌یابیم که همه چیز در نهایت به ذهن ختم می‌شود و بنابراین شاخه فلسفه ذهن باید اهمیت بیشتری بیابد. البته سرل معتقد بود که بعد از فلسفه ذهن، به تدریج به فلسفه

زبان روی می‌آوریم و می‌فهمیم که ذهن هم غالباً تحت تاثیر زبان است. از این حیث توجه بالای ویراستار این مجموعه به اهمیت فلسفه ذهن قابل توجه است.

کتاب «فلسفه ذهن، فلسفه علم» از دایره‌المعارف فلسفی استنفورد شامل 10 مدخل هست که 8 تا راجع به فلسفه ذهن و 2 تا راجع به فلسفه علم است. من سالها پیش برای مباحث فلسفه ذهن یک نظام مخروطی و هرمی تنظیم کرده‌ام که نگاه از بالایی به فلسفه ذهن در اختیار ما می‌گذارد. به نظر من این نگاه از بالا برای فهم مدخل‌های فلسفه ذهن اهمیت دارد. من اصولاً در هر علمی به نگاه از بالا اهمیت می‌دهم و معتقدم تا به علمی نگاه از بالا نداشته باشد، خواه علم منطقی-ریاضی و خواه علم فلسفی یا علم تجربی اعم از طبیعی یا انسانی یا علم تاریخی، آن علم را متوجه نمی‌شویم. این نگاه از بالا به ما نشان می‌دهد که در هزارتوی یک علم به کجا می‌رویم، چرا می‌رویم، تقدم و تاخر امور و نسبت آنها با هم در آن علم چیست و...

با این نگاه از بالا به فلسفه ذهن به نظر من مباحث فلسفه ذهن در 12 قسمت قابل اندراج هستند. اهمیت این 12 بحث به یک اندازه نیست، اما تقدم و تاخر آنها مهم است و باید به این ترتیب گفته شود.

1- مرجع ضمیر من: اولین و مهم‌ترین بحث فلسفه ذهن این است که مرجع ضمیر «من» در جملات چیست و به چه معناست. ضمیر «من» اهمیتی به مراتب بیشتر از سایر ضمایر در زبان‌های مختلف دارد. 10 کاندیدا برای مرجع ضمیر «من» در فلسفه ذهن پیشنهاد شده است: بدن (body)، ذهن (mind)، نفس یا جان (soul)، روح یا روان (spirit)، شخصیت (personality)، منش (character)، شخصانیت یا شخص بودن (personhood)، هویت شخصی (personal identity)، خود (self)، من (ego). به نظر من مهم‌ترین مساله در زندگی این است که من چی یا کی هستم.

2- ساحات وجود آدمی: وجود انسان چند ساحتی است؟ برخی می‌گویند تک ساحتی هستیم و آن ساحت بدن است. البته لایب نیستس هم به تک ساحتی بودن وجود انسان قائل بود، اما معتقد بود که آن ساحت روح است. برخی ساحت‌های دیگر مثل ذهن و نفس و روح را هم قائل هستند. اگر انسان را تکساحتی بدانیم، آن تکساحت هر چه باشد، مسلماً باید آن ساحت را با فعل «بودن» به خود نسبت دهیم، مثلاً بگوییم من بدن هستم. اما اگر به بیش از یک ساحت قائل باشیم، باید مشخص کنیم که

کدام یک از این ساحت‌ها را با فعل بودن به کار می‌بریم و کدام را با فعل داشتن. مثلا بگوییم من بدن هستم و ذهن دارم، زیرا حداکثر یکی را می‌توان با فعل بودن به کار برد، زیرا ما یک موجود بیشتر نیستیم و وجود و وحدت مساوق هستند. مثلا عرفا معتقدند من روح هستم و بدن دارم. این همان تفاوت حمل هوهو و حمل ذوهو در میان قدما است.

3- در عالم درون با سه پدیده مواجه هستیم: آگاهی (consciousness)، هوشیاری (awareness) و شناخت (cognition). اولاً ماهیت هر کدام از این سه چیست؟ ثانياً تفاوت آنها با هم در چیست؟ در اینجا از معرفت (knowledge) یاد نکردم، زیرا معرفت علم حصولی است و اینجا بحث از علم حضوری است. به تعبیر راسل، معرفت، دانش از راه توصیف

(knowledge by description) است، درحالی که آگاهی و هوشیار و شناخت، معرفت از راه آشنایی (knowledge by acquaintance) هستند. ما در حالت خواب آگاهی داریم، زیرا مثلا وقتی کسی در خواب به پای ما سوزن می‌زند، پایمان را پس می‌کشیم، اما در بیداری علاوه بر آگاهی، آگاهی بر آگاهی هم داریم که به آن هوشیاری گفته می‌شود. شناخت حاصل متاثر شدن فیزیولوژیک به علاوه یک مفهوم است.

4- ربط درونی (subjective) و بیرونی (objective) از سویی و خصوصی (internal) و عمومی (external) از سوی دیگر. این بحث در فلسفه علم و فلسفه جمال هم اهمیت دارد. آیا می‌توان درونی و خصوصی را و همچنین بیرونی و عمومی را یکسان تلقی کرد و گفت مثلا هر چه در من بیرونی است، دیگران به آن علم دارند و هر چه در درون من است، خصوصی است و دیگران آن را نمی‌بینند؟ فهم عرفی جواب مثبت به این سوال می‌دهد، اما نظر تخصصی می‌گوید که می‌شود امری درونی باشد و عمومی باشد و می‌شود امری بیرونی باشد و خصوصی و... برای روشن شدن تمایز بین اینها باید میان معرفت‌شناسی و وجودشناسی تفکیکی قائل شویم که این تفکیک نخستین‌بار توسط جان سرل صورت گرفت.

5- محتویات درون آدمی: یعنی وقتی توجه خود را از بیرون معطوف به درون کنیم، چه می‌بینیم؟ در درون ما سه ساحت وجود دارد که ساحت‌های روان‌شناختی (psychological) یا ذهنی (mental) خوانده می‌شوند: ساحت معرفتی و عقیدتی (epistemic)، ساحت احساسات و عواطف (emotive یا affective)، ساحت خواسته‌ها (volitive). این سه ساحت، مانع‌الجمع نیستند، اما مانع‌الخلو هستند، یعنی در هر درون‌نگری،

حتما یکی یا دو تا یا هر سه تای آنها را می‌بینیم.

6- محتویات ساحت معرفتی-عقیدتی: معرفت یا علم، شک، ظن، یقین، حدس، برآورد، تخمین، فکر، توجه، تخیل، یادگیری، حافظه، بازشناسی و فهم. در این بحث همچنین راجع به تفاوت‌ها و شباهت‌های اینها با هم بحث می‌شود.

7- محتویات ساحت احساسات و عواطف: تاکنون نزدیک به 100 عاطفه و احساس عمومی

(universal یا global) و نزدیک به 50 احساس و عاطفه محلی (local) استقصا شده است. درحالی که ما معمولا بسیار کم آنها را می‌شناسیم و بدتر اینکه در بسیاری موارد آنها را با هم اشتباه می‌گیریم، مثلا میان ترس و هراس و وحشت و دلهره فرقی نمی‌گذاریم یا میان کینه و نفرت تمایز نمی‌گذاریم یا میان خشم (anger) و خشم‌ارنج (resentment). دیوید هیوم و ویلیام جیمز معتقد بودند که احساسات و عواطف بزرگ‌ترین محرک وجود هر آدمی هستند، من هم با ایشان موافق هستم، اما کانت معتقد بود که تاثیر باورها بیشتر است، اما به هر حال یکی از محرک‌های وجود آدمی احساسات و عواطف هستند. همچنین ذیل این مبحث به این مساله پرداخته می‌شود که نظام عواطف و احساسات در عرض یکدیگر هستند یا در طول هم. البته بیشتر روانشناسان معتقدند میان اینها نظام طولی برقرار است. یعنی چند احساس و عاطفه مادر داریم (4 یا 6 یا 8) که از ازدواج اینها احساسات و عواطف ریزتر منشعب می‌شوند و... الخ.

8- محتویات ساحت خواسته‌ها: میل، گزینش، اراده، تصمیم، نیت، انگیزه، آرمان، ارزش. برخی اراده و تصمیم را یکی می‌دانند. آنچه ما را به عمل نزدیک می‌کند، محتویات این ساحت است.

9- چگونه عمل منعقد می‌شود؟ آیا صرف دست به دست هم دادن سه ساحت مذکور به عمل منجر می‌شود؟ برخی می‌گویند این پیوستگی شرط لازم است و نه کافی. شرط کافی این چهار امر متمایز است: استعداد و قابلیت و توانایی و سعی.

10- در این بحث به این 5 چیز پرداخته می‌شود: عمل، فعل، کنش و واکنش، رفتار، اجرا.

11- فاعلیت انسان (agency): در اینجا به ارتباط درون با بدن پرداخته می‌شود. اینجا البته بیشتر مراد از بدن، مغز یعنی سامانه عصبی انسان است. البته برخی می‌گویند تجسم (embodiment) تاثیراتی

می‌گذارد. چطور باورها و خواسته‌های ما به امری جسمی تبدیل می‌شود. در این زمینه نظریات فراوان وجود دارد مثل فیزیکالیسم یا ماتریالیسم انسانی یا ناتورالیسم یا... که می‌گویند چیزی به نام نفس وجود ندارد. برخی می‌گویند غیر از جسم، نفس یا جان هم هست که در زمینه چیستی آن چهار دیدگاه هست: جوهر، خاصه، رویداد، نسبت. برخی مثل اسپینوزا هم می‌گویند ما یک موجودیم که در دو آینه انعکاس پیدا می‌کنیم (two aspect theory)، در یک آینه طول و عرض و ضخامت و مکان و زمان و علیت از ما ظاهر می‌شود و در دیگر آگاهی یعنی باور و احساسات و عواطف و اراده ظاهر می‌شود. من هم به این نظریه قائل هستم. البته نظریات دیگری هم در این زمینه هست.

12- چرا انسان زوال پیدا می‌کند؟ چرا انسان مرگ پیدا می‌کند؟ مرگ چیست و آیا مرگ سرنوشت من است؟ اگر من بعد از مرگ وجود نداشته باشد، مرگ دیگر سرنوشت من نیست، زیرا من نابود شده است. کسی سرنوشت دارد که ابتدا وجود داشته باشد. مثلاً ما زمانی به دنیا آمده‌ایم، کودک بودیم، بعد جوان شدیم، بعد بزرگسال شدیم، بعد میانسال شدیم و در نهایت مردیم. حالا هم بعد از مرگ است. اما اگر بعد از مرگی وجود نداشته باشد، مرگ سرنوشت ما نیست، زیرا من نیستم تا سرنوشت داشته باشم. موجود برای سرنوشت داشتن، باید ابتدا وجود داشته باشد.

ادعای من این است که همه مباحث فلسفه ذهن و از جمله 120 مدخل دایره‌المعارف فلسفی استنفورد ذیل این 12 موضوع قرار می‌گیرد. هیچ بحثی در فلسفه ذهن نیست، الا اینکه در یکی از این دوازده موضوع می‌گنجد.